

زندگی نامہ

محمد رضا مہر زاد صدیقیانی

مؤلف: محمد رضا مہر زاد صدیقیانی



سر شناسه	: مهرزاد صدقیانی، محمدرضا، ۱۳۱۱ -
عنوان و پدیدآور	: زندگینامه محمدرضا مهرزاد صدقیانی / مولف محمدرضا مهرزاد صدقیانی.
مشخصات نشر	: تبریز: اختر: آناس، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۳ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۰۳-۵۹-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیا	
موضوع	: مهرزاد صدقیانی، محمدرضا، ۱۳۱۱ - -- سرگزشتنامه
موضوع	: نویسندگان ایرانی -- قرن ۱۴ -- سرگزشتنامه
رده بندی دکره	: PIR۸۲۲۳/۵۶۶۶ ی ۱۳۹۱
رده بندی دیویی	: ۸۱۵/۹۰۶۲
شماره کتابخانه ملی	: ۲۸۳۷۵۸۰



انتشارات آناس

زنگنه نامہ محمدرضا مهرزاد صدقیانی

مؤلف: محمدرضا مهرزاد صدقیانی

تایپ: آقای اسماعیل بهراد / ویراستار: آقای غفور نیا

خدمات رایانه‌ای: آقای سعید بهراد

طرح روی جلد: آقای مهدی ایران پور

چاپ اول ۱۳۹۱ / ۱۳۳ صفحه / قطع رقعی / شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۰۳-۵۹-۹

مرکز فروش: تبریز- اول خیابان طالقانی، جنب داروخانه رازی، نشر اختر

تلفن: ۰۴۱۱-۵۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

ردیف	شرح مطلب	صفحه
۱	کارنامه ۸۰ ساله	۶
۲	مقدمه آقای غفوری نیا	۸
۳	زندگی نامه «دوران طفولیت»	۱۱
۴	تصویر و عکس های خانوادگی	۱۳
۵	طفولیت مادرم	۱۳
۶	طفولیت و زندگی پدرم شادروان حاج عباس	۱۴
۷	ازدواج پدر و مادرم	۱۵
۸	تحصیلات پدرم	۱۵
۹	دوران طفولیت من	۱۶
۱۰	ایام نوجوانی	۱۹
۱۱	خاطرات ایام تحصیل در صدقیان	۲۲
۱۲	پایان جنگ دوم جهانی و فرو پاشی حزب دموکرات	۲۶
۱۳	فعالیت برای ادامه تحصیل	۳۰
۱۴	پادگان مرکزی لشکر ۴ ارومیه ۱۳۳۴ هـ ش	۳۲
۱۵	مأموریت با پای پیاده از ارومیه تا قره تپه خوی	۳۶
۱۶	برگردیم به پادگان پیرانشهر و خانه	۳۸
۱۷	تاریخ تولد بچه ها	۳۹

۶۱	عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد	۱۸
۶۳	اعزام به آموزشگاه افسری	۱۹
۶۴	خاطرات از توپخانه در سلماص	۲۰
۶۵	عقب توپ رو	۲۱
۶۷	تنظیم دوربین توپ	۲۲
۶۹	بقیه آموزش نظامی افسری در تهران	۲۳
۵۱	تشریفات سلطنتی برای شاه	۲۴
۵۲	مشارکت از زندانیان سیاسی	۲۵
۵۳	برگردیم به سندیج و خاتمه دوره افسری	۲۶
۵۷	خاطرات از خدمت اطلاعات در اواخر سال ۱۳۵۶	۲۷
۵۸	کتک خوردن سرکنگ حرمه بی به دست سربازان دژیان	۲۸
۵۹	تخریب وسایل ارتش در گورخانه	۲۹
۵۹	اعزام خانواده به سلماص و بازنشستگی	۳۰
۶۰	ما هم در دیوان آدم داریم	۳۱
۶۱	استخدام بعنوان مدیر عامل در بیک شرکت	۳۲
۶۴	ساعات کار ، تا تأسیسات شرکت	۳۳
۶۵	پایان کار در شرکت	۳۴
۶۷	با شعور و کم شعور ضرب المثل آذری	۳۵
۷۰	آثار نویسنده و تصویر از توپخانه	۳۶
۷۳	تنظیم هزینه زندگی با حقوق کم	۳۷
۷۵	ماشین اسباب بازی بهزاد	۳۸
۷۷	تحصیل بچه ها و اشعاری در مورد تولد بچه ها	۳۹
۸۱	آی حکیم خانم	۴۰
۸۳	اتفاقات در طول زندگی	۴۱
۸۴	آموزش اسب سواری و عکسهای مربوطه	۴۲

۸۷	خاطراتی از انتخاب سرباز در سلماس	۴۳
۸۹	خاطرات سفر مشهد در سال ۱۳۲۴ خورشیدی	۴۴
۱۰۷	شعر امام رضا (ع) خاور گونشی	۴۵
۱۰۸	اشکهای مادرم (نم نم باران)	۴۶
۱۱۴	خاطرات سندیج از ملا مصطفی بارزانی	۴۷
۱۱۶	جریان عروسی من و گریه مادرم	۴۸
۱۱۷	عشق کاذب جوانی قبل از سن ازدواج	۴۹
۱۱۹	هدف مقدس و نامه پدر به معلم	۵۰
۱۲۷	شعر ن والقلم و سلماس ، کارگر، اروجلوق	۵۱
۱۳۱	یاخشی لبق در ساهم نیمتاج ، اییبرمه	۵۲
۱۳۴	یوخوللوق ، حیات یولداشی و حکیم آنا	۵۳
۱۳۷	قسمت عکس ها	۵۴

بسم خدا

کارنامه ۸۰ ساله

بنده در تاریخ ۱۳۱۱/۲/۲۵ هـ ش برابر شناسنامه ام در روستای صدقیان در ۵ کیلومتری سلماس چشم به جهان گشوده ام؛ بعد از شش سالگی برای تحصیل به مدت شش ماه در دو سال از روحانی روستا کسب معلومات نموده و مدت ۴ ماه هم در محضر آقای ساجدی که پدر وی آموزگار می گفتیم کسب تحصیل نمودم. ضمن رشد و نمو، در امور کشاورزی به پدرم کمک می کردم. به علت جنگ جهانی دوم و ناامنی منطقه آذربایجان و نبود مدارس در روستا از ادامه تحصیل باز ماندم. در تاریخ ۱۳۲۴ هـ ش به دلایلی که در متن کتاب آمده به شهرستان سلماس نقل مکان کرده و ثانوی باز کردیم. بعلمت ناوارد بودن ضرر کردیم. ضمن انجام کشاورزی در کارگاههای خصوصی مشغول بکار شدم. در همان زمان بصورت شبانه به کلاسهای اکابر جهت ادامه تحصیل می رفتم. در سال ۱۳۳۰ هـ ش جهت امرار معاش و ادامه تحصیل در ارتش استخدام شدم؛ ضمن خدمت صادقانه به تحصیل ادامه داده و دیپلم گرفتم و در سال ۱۳۵۲ هـ ش به آموزشگاه انجمن راه پیدا کردم و با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شده و به لشکر ۲۸ سنجاق منتقل شدم. در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۷ با سی سال خدمت بازنشسته و مدتی در کمیته صنفی کار کردم سپس با پیشنهاد مسئولین شرکت تعاونی مدت ۲۶ سال خدمتی که هم

خود و هم خدا راضی است انجام وظیفه کردم از سال ۶۰ مبادرت به نوشتن کتاب نمودم که عبارتند از: مشاهیر سلماس ۳ جلد، راهیان نور، خیرات جاوید، خالق ماهنلاری، چنته خاتون و تنظیف مساجد. دارای ۴ نفر فرزند هستم که تحصیلات عالی دارند و در پیش وجدانم خجل نیستم و با این مشکلات که در متن کتاب هست این آثار بنده یادگار است.

والسلام - محمدرضا مهرزاد صدقیانی



بای آسایش چرمی جوانی در ملک مشق
موج را آموختی در بحر بی پایاب نیست

دهی معیری

خاطره نویسی و نوشتن شرح احوال یکی از مهمترین قسمت ادبیات ملت هاست که تجربه زندگی فردی و راز و رمز پیروزی یا شکست شخص در آن بیان می شود. آقای م. مهرزاد صدقیانی با نوشتن خاطرات شخصی خود این مهم را انجام داده و در دفتری بیادگار گذاشته اند که جالب توجه است. گرچه قرار نیست بخاطر خصوصی بودن خاطرات، مقدمه ای از طرف دیگران نوشته شود؛ اما آقای مهرزاد از راه لطف آنرا در اختیار من گذاشتند تا ضمن اظهار نظر مقدمه ای برای آن بنویسم.

من این انسان خود ساخته و شریف را قبلاً بدلیل کار و تلاش فرهنگی اش در مقدمه کتاب «مشاهیر سلماس» که اثر ایشانست ارجح نهاده ام؛ و از اینکه بقول خودشان با بضاعت مزجات در کار تالیف و تصنیف بعضی کتابها در مورد سلماس و سلماس شناسی بوده اند معرفی کرده ام. اما شرح حال ایشان نیز خالی از لطف نیست؛ و نکاتی عبرت آمیز در آن هست که تلاش انسانی در دستکار و وارسته را نشان میدهد که در عرصه زندگی موفق شده است. این دفتر شرح حال مردی است که زندگی را از صفر شروع کرده و با کار و تلاش شبانه روزی خود را به پایه ای قابل قبول رسانده و اولاد خود را نیز در این راه به پایه های دلخواه رسانده است. گرچه از اثر می توان به مؤثر پی برد ولی اولاد شایسته خود، معرف و آئینه خانواده است. نامبرده با این درآمد کم به تربیت فرزندان خود همتی جانانه

کرده ؛ چنانکه همگی شان- چه دختر و چه پسر- تحصیلات عالی را ادامه داده و در سطوح عالی فارغ التحصیل و به ابناء وطن خدمت می کنند. طبیعی است که مادران و همسران در این راه نقش والائی دارند و گویند که « پشت هر مرد موفق ، زنی ایفای نقش می کند که ناپیداست » چنانکه همسر ایشان نیز بیشترین مسئولیت و فداکاری و صبر و تحمل را در طی این طریق سخت بر عهده داشته چنانکه آقای مهرزاد خود، قدر دان این همت بلند ایشان بوده و اظهار سپاسگزاری می نمایند.

صمیمیت نگارش و صحت گفتار و کردار آقای مهرزاد مرا متأثر کرد ؛ و از اینکه کسی در زندگی خود تا این حد حسابگر و فعال و نیک بین باشد مرا تحت تأثیر قرار داد. توان گفت ایشان مسیماً به کار و زندگی خود چسبیده ؛ و در انجام وظیفه تا حد نهائی جدی بوده و امروز هم همان روال سابق را ادامه می دهند. ایشان شرح مشکلات و مسائل زندگی و موفقیت های و راه گذر از آنها را بیان نموده است :

« نوجوان بودم که از صدقیان به شهر آمدم. چیز زیادی نداشتیم. فقر ما را در چنگال بیرحم خود می فشرد. در آنجا تنها گاو شیرده مان را بر اثر چشم هم چشمی همسایگان از دست داده بودیم. معلوم نشد چه کسی و چه بلائی بر سرش آورده بود که حیوان بیچاره مردار شد و ما دچار تنگانی معیشت شدیم. همگی نشستیم و گریه کردیم ؛ ولی چاره ای نبود. در شهر هم با توجه به شرایط و وضع زمان ، امکان کار نبود. بچه ها قد و نیم قد بودند. من به استخدام ارتش درآمدم. همزمان شبها به کلاسهای اکابر می رفتم. مدتها بعد امکاناتی برای درس خواندن پیش آمد ؛ بفکر افتادم که ارتقاء درجه یابم ؛ از این رو با تلاش شبانه روزی سعی کردم تا دیپلم خود را گرفتم و در دانشکده افسری پذیرفته شدم. این نهایت آرزوی من بود ... »

و در جایی دیگر می نویسد « درآمد ماهانه مان نود و سه تومان بود که هزینه زندگی را کفاف نمی کرد. یک روز با خانم نشستیم و هزینه ها را مرور کردیم. قرار شد کرایه تاکسی را که هر بار ده ریال بود پس انداز کنیم. بعد از آن با پای

پایه رفت و آمد می کردیم ... بهر حال سختی معیشت چنگ و دندان نشان میداد که نویسنده در جای جای خاطرات خود بدانها اشاره کرده است.

دوره خدمت نظامی ایشان مصادف با گرفتاریهای کشورمان در بحرانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بوده و همه می دانیم که این نسل از نظامیان واقعا در شرایط سخت و طاقت فرسای آن زمان ادامه خدمت داده و بهر نحو ممکن امنیت کشور را در مرزها و شهرها تامین نموده اند. گرچه تنگنا و سختی خدمت نظام در گذشته با امروز اصلا قابل قیاس نیست.

چنانکه گفته شد آقای مهرزاد فردی نظامی و متأثر از انضباط ارتش بوده و حالا هم در کارهای شخصی و زندگی خود همان دیسیپلین را رعایت کرده و در کار خود تا آخرین درجه نظم و ترتیب را رعایت می نماید. ایشان پس از سی سال خدمات ارتشی و خدمت به مام میهن، چه در رژیم گذشته و چه بعد از انقلاب اسلامی همه جا با صمیمیت انجام وظیفه نموده و با سربلندی از عهده این مهم برآمده و دین خود را ادا نموده. سپس برای اینکه بتواند کفاف مخارج فرزندان خود را که در حال تحصیل بوده اند تامین نماید دوباره، پس از فراغت از خدمات ارتش در «شرکت تعاونی کامیونداران سماس» مشغول به کار می شود و در اینجا نیز به انجام خدمات شایسته از جمله نظم و ترتیب این واحد می پردازد و آنرا سر و سامانی مطلوب می دهد که شرکت تعاونی صاحب ترمینال و دفتر و دستک و زمین و غیره می شود؛ که پس از ۲۶ سال خدمات جدی مجدداً بازنشست شده و از فعالیت اداری فراغت حاصل می کند. ایشان اکنون در سن ۸۱ سالگی با مرتب به آرامی روزگار می گذرانند و آرزویشان اینست که نوشته های خود را مرتب کند. من برای ایشان طول عمر آرزو می کنم و داشتن چنین پدری را برای اولاد ایشان واقعا تبریک می گویم.

ع. ا. غفوری نیا

شانزده مردادماه سال ۱۳۹۰